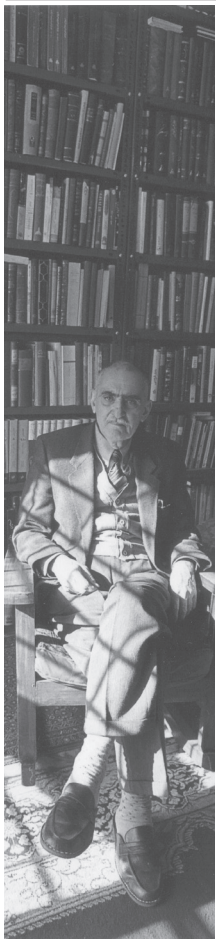


ایرجا! رفتی و آثار تو ماند*

همایون کاتوزیان**

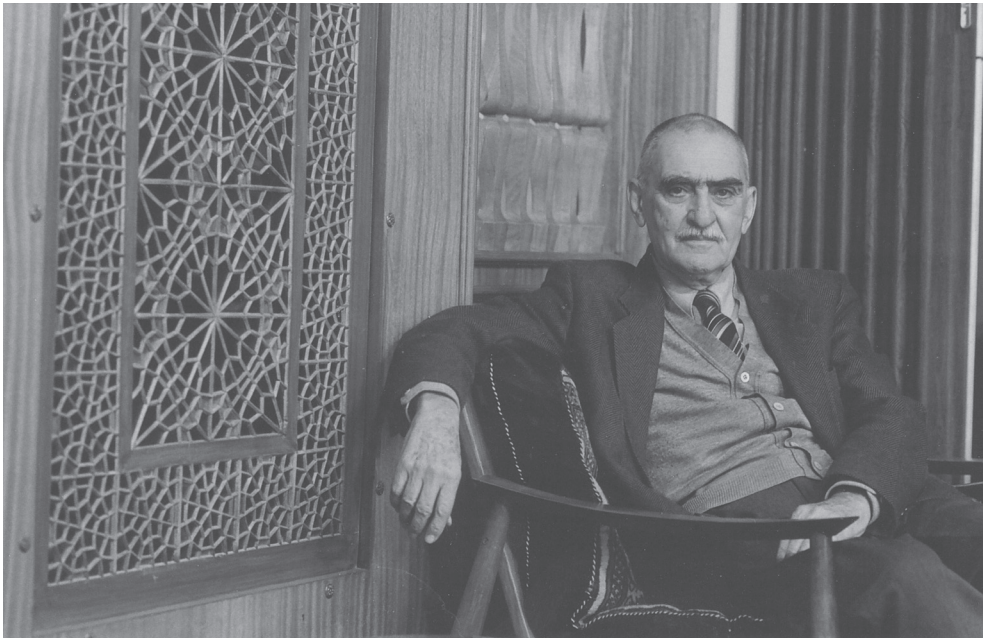


عکس از مهرداد اسکویی

در سال ۲۰۰۶ انجمن بین‌المللی ایران‌شناسی تصمیم گرفت که از آن پس هر دو سال یک بار طبع تشریفاتی که در کنفرانس انجمن برگزار می‌گردد، از یک ایران‌شناس دانشمند به پاس یک عمر پژوهش تحسین انگیزِ قدردانی شود. کمیته‌ای که برای این کار انتخاب شد، به اتفاق آرا تصمیم گرفت از ایرج افشار دعوت کند تا حضوراً از او قدرشناسی شود. و چون ایرج افشار به جهت تراکم کار نمی‌توانست در آن مجلس شخصاً حاضر شود، پیام بلندی با خط پخته و زیبایی خود از طریق اینجانب فرستاد که آن را به انگلیسی ترجمه کردم و در جلسه خوانده شد، ضمن اینکه دست خط خود ایشان به تعداد شرکت‌کنندگان در کنفرانس تکثیر گردید. لازم است که به اختصار بیفزایم که از کنفرانس بعدی قرار شد که هر بار یک استاد از داخل و یکی از خارج از ایران برای این تشریفات انتخاب شوند. در نتیجه تاکنون از استادان دیگری مانند ژاله آموزگار، احسان یارشاطر، محمدرضا شفیعی کدکنی و ریچارد فرای نیز به این ترتیب قدردانی شده است. افشار در آن پیام بلند از خود به عنوان «این خدمتگزار ایران‌شناسی» یاد کرد، و اگر قرار باشد فقط در چند کلمه حاصل زندگی زیبا و ثمربخش او را خلاصه کرده باشیم، کلماتی شایسته‌تر از این نخواهیم یافت.

* «ایرجا! رفتی و اشعار تو ماند»، محمد تقی بهار (ملک الشعرا) دیوان اشعار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶)، جلد ۲، ص. ۲۱۱.

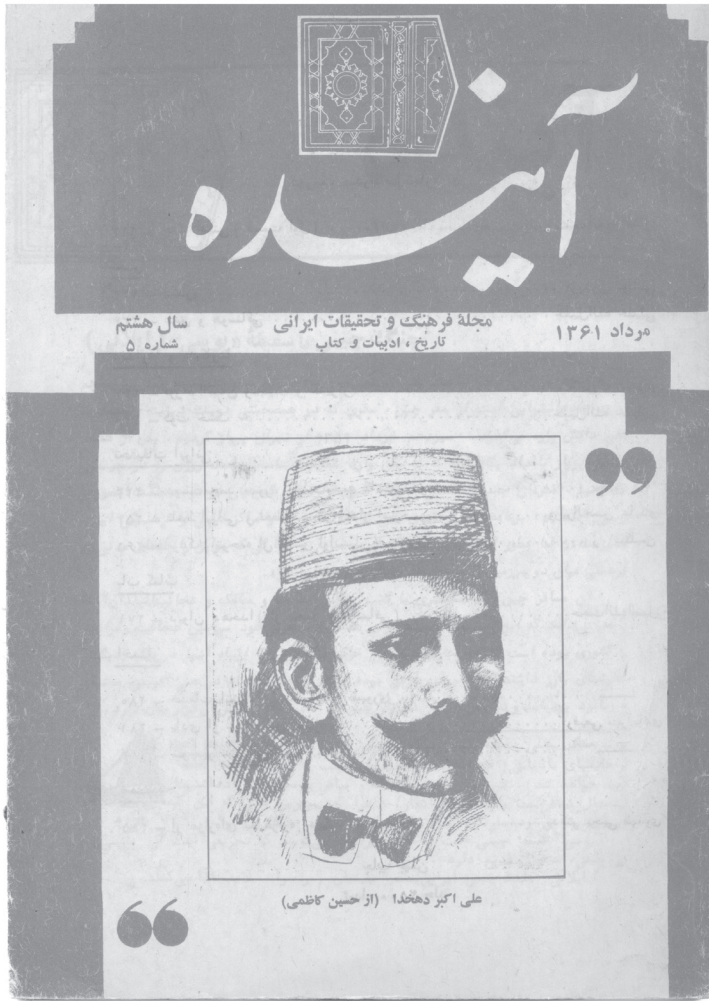
** . اقتصاددان، سیاست‌سنج، تاریخ‌نگار و منتقد ادبی درکالج سینت اتونی دانشگاه آکسفورد. کتابهای اخیر ایشان بدین قرارند: هشت مقاله در تاریخ و ادب ایران (چاپ ۴؛ تهران نشر مرکز، ۱۳۸۹)، سعدی، شاعر عشق و زندگی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۷)، تضاد دولت و ملت: نظری تاریخی و سیاسی در ایران (تهران: نشر نو، ۱۳۸۳) و *The Persians: Ancient, Medieval and Modern Iran* (Yale University Press, 2010).



عکس از مهرداد اسکویی

شرح و تفصیل نزدیک به ۷۰ سال کار و کوشش و جست‌وجو و پژوهش افشار در این مقاله نمی‌گنجد، گذشته از این، بسیاری از همکاران و همنشینان و شاگردان او برای این کار تسلط و صلاحیت بیشتری دارند. در حوزه تاریخ و ادبیات قدیم فارسی آن قدر خوب و آن قدر زیاد کار کرد که بی‌مبالغه همه ما را مدیون خود کرد؛ مدیون، نه فقط به این دلیل که خواندیم و آموختیم و حظ کردیم، بلکه به ویژه به این جهت که خیلی از کارهای ما را، اگر نه ممکن، دست کم آسان ساخت. افشار باید حدود ۳۰۰ عنوان کتاب به نام خود داشته باشد، اما فقط یک قلم آن ویرایش و انتشار روزنامه *خاطرات/اعتمادالسلطنه* (که تنها نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس بود) از ارزنده ترین منابع اولیه دوره ناصرالدین شاه قاجار است. اینجانب در حد خود نه تنها در پژوهش در تاریخ آن دوره از آن بسیار بهره مند شدم، بلکه شواهد دست اول و عینی آن - مثلاً پیشنهاد رکن الدوله به شاه و امین السلطان، که قوام الملک شیرازی را به او بفروشد (آری، به او بفروشد) - در تأیید نظریه استبداد تاریخی و «جامعه کوتاه مدت» اینجانب بسیار مؤثر بود.

یک نمونه بسیار مفید دیگر در پارهای تحقیقات تاریخی اینجانب کتاب *زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی زاده* است که به ویژه ویراست دوم آن، همراه با ۴۰۰ صفحه پیوست از اسناد و مدارک و نامه‌ها در پارهای دیگر از پژوهش‌های بنده سخت مؤثر و مفید بود. اصرار افشار سبب شده بود که تقی زاده به خاطرات خود بپردازد که هر دو می‌دانستند در آن زمان، حدود سال ۱۳۴۵، انتشارش ممکن نخواهد بود. تقی زاده که در آن زمان بیش از ۸۵ سال داشت، موافقت کرده بود که خاطرات خود را به طور منظم برای یک منشی حرفه‌ای تقریر کند، و او آن را به



اصطلاح امروزی روی کاغذ بیاورد. همین کار شده بود، اما درست در زمانی که نزدیک بود کار تمام شود- به قول آن منشی- کل دستنویس را در تاکسی از او ربوده بودند. من این داستان را نخستین بار از محمدعلی جمالزاده شنیدم که گفت به نظر حضرات تهران دزدی کذا کار سازمان امنیت بود (در آن زمان هنوز ماشین فتوکپی اختراع نشده بود). تقی زاده گفته بود که من دیگر حال تکرار این کار را ندارم، اما بر اثر اصرار زیاد دوستان و هواخواهانش- به ویژه ایرج افشار- حاضر شده بود که شرح مختصری را بگویند که در دستگاه ضبط صوت ضبط شد. و همین، مضمون چاپ و ویراست اول خاطرات او بود که چند سال پس از انقلاب به همت افشار انتشار یافت.^۱

۱. حسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار (تهران: علمی، ۱۳۶۸).

نامه های قزوینی به تقی زاده

۱۹۱۲ - ۱۹۳۹

یادگار نمای دوستی و همکاری دودانشمند طراز اول ایران

پژوهش
ایرج افشار

پیش از بازگشت به مقدمه‌ای درباره اهمیت و وسعت کار علمی افشار، لازم است بگویم که او از تقی زاده خیلی چیزها، از موضوع و روش تحقیق گرفته تا اعتدال و انصاف و مدارا، آموخته بود. و در عین حال سال‌های دراز به تقی زاده به اشکال گوناگون خدمت کرده بود و او را مردی بزرگ می‌دانست. همین نکته، خود موضوع مقاله‌ای مفصل خواهد بود، اما در این باب خاطرهای دارم که لازم می‌دانم نقل کنم. در سال ۱۹۸۵ بنده یک پست دعوتی در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس (UCLA) داشتم. روزی ایرج افشار تلفن زد که به آن شهر آمده است. همدیگر را که دیدیم، افشار



بنده را برای ملاقات دیگری به شام در منزلشان دعوت کرد. خانم ایشان هنوز حیات داشت و پذیرایی سخاوتمندانه‌ای کرد. ضمن گفت و گو که تقریباً از آن چیزی یاد ندارم، افشار خاطرهای گفت که همیشه در خاطر من مانده است. او در برابر چشمان حیرت زده من گفت: «تقی زاده در پاییز عمرش به من [افشار] گفت که من [تقی زاده] هرچه در زندگی خودم خوب خوردم به این دلیل بود که وقتی محمدعلی شاه در اواخر استبداد



عکس از مهرداد اسکویی

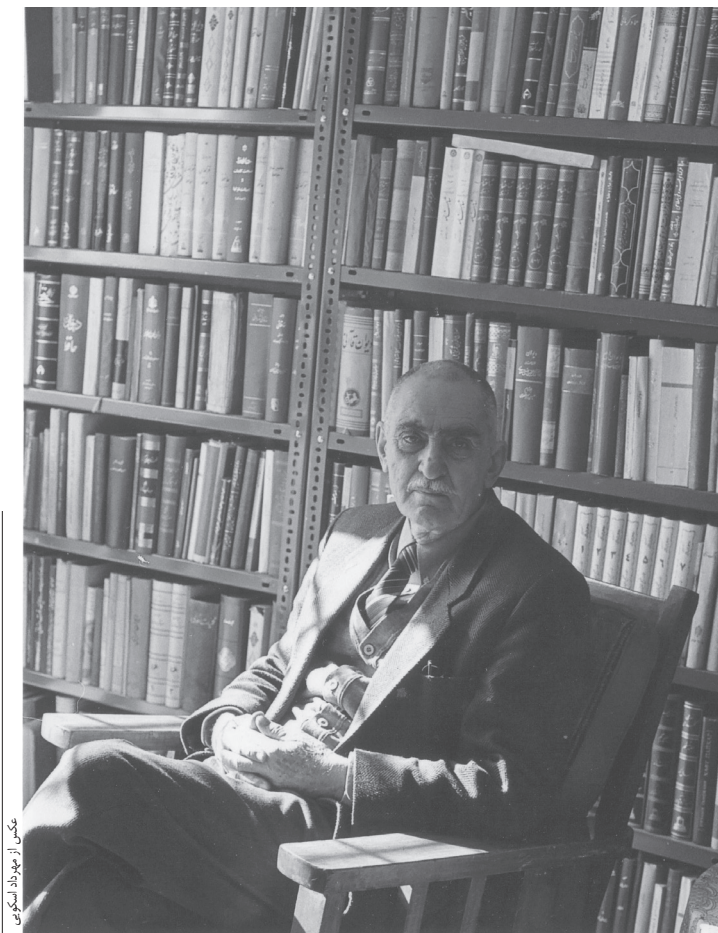
صغیر از در آشتی درآمد و از مشروطه خواهان دعوت کرد مجلس را دوباره برقرار سازند و از گذشته بگذرند، پایم را توی یک کفش کردم و گفتم او حتماً باید خلع شود». بنده تا امروز در جاهای گوناگون به فارسی و انگلیسی این حرف را نقل کرده‌ام، زیرا که دربارهٔ وجوه مختلف معنای آن می‌توان به تفصیل گفت‌وگو کرد، از این دست که یکی از بزرگ‌ترین و تندروترین رهبران انقلاب مشروطه (بر اثر رشد و بلوغ سیاسی) از این کار خود (و دیگران) پشیمان

بود؛ و خیلی چیزهای دیگر که در اینجا نمی‌گنجد. اما ارزش آن برای من به ویژه در این بود که تحلیل بنده را از جامعه ایران از این جهت تأیید کرد که این جامعه غالباً اسیر افراط و تفریط است، اعتدال نمی‌شناسد، کمال گراست، سازش را خیانت می‌داند و پیروزی برای او فقط در قالب حذف طرف مقابل میسر است؛ و اینکه تقریباً در هر موردی بعد از واقعه، از تندروی خود در آن مورد پشیمان می‌شود، اما در نوبت بعدی از آن درس نمی‌گیرد و به افراط و تفریط و مبارزه حذفی در موارد دیگر ادامه می‌دهد. و این یکی از بزرگ‌ترین بلایایی است که جامعه ایران در تاریخش گرفتار آن بوده است و هنوز هم هست.

ظاهراً از مطلب دور شدیم، اما این خاطره ضمناً نمونه‌ای از اخلاق و رفتار شخصی افشار را می‌رساند که در همه امور جانب اعتدال و انصاف و حسن سلوک را از دست نمی‌داد، و با اینکه ده‌ها سال در مراکز ایران شناسی در داخل و خارج ایران قرار داشت، شاید یک دشمن هم برای خود نساخت.

تا اینجا فقط از ۲ عنوان از حدود ۳۰۰ کتاب افشار نام برده‌ام، اما جای چندانی برای ۲۹۰ تایی دیگر باقی نمانده است و (چنانکه پیشتر اشاره شد) جای آن کار هم در این مختصر نیست؛ جز تذکار این نکته که این مقدار کار ویرایش و تحقیق، گذشته از کمیت محض آن، حوزه گسترده‌ای از تاریخ و فرهنگ ایران را می‌پوشاند. و تأکید بر اینکه البته نسخ خطی و چاپ سنگی آن آثار را پیش از افشار جایی گرد نیابده بودند که او بنشیند و آنها را تصحیح، تنقیح و تحشیه کند و آن فهرست‌های سخت دقیق و حرفه‌ای را درباره جزء جزء اثر در آخر کتاب بیاورد. این‌ها همه بر اثر گشتن، بلکه باید گفت سفر و گردش، در کتابخانه‌های خانوادگی خود و دیگران و کتابخانه‌های عمومی ایران و جهان به دست آمده بود، آن هم با آن شوق و حرارت مادی و معنوی که افشار در دنبال کردن کار داشت؛ و آن اعتمادی که خانواده‌های قدیمی در دادن نسخه‌های خطی و دستنویس خاطرات بزرگان و رفتگان خود به او داشتند.

یک وجه مهم دیگر کار و کوشش افشار نقش او در انتشار مجلات جدی و وزین بود، از راهنمای کتاب گرفته، که در واقع مجله خود او بود، تا همکاری با پدرش دکتر محمود افشار در زمان انتشار دوره دوم مجله آینده در دهه ۱۳۳۰، و بعدها انتشار دوره سوم آن که سال‌ها پس از انقلاب هنوز ادامه داشت. همکاری نزدیکش را با مجلات یغما و کلک و بخارا نیز باید به این حساب گذاشت. و دست اندرکاران می‌دانند که فقط از طریق همین گونه کارها چه خدمات بزرگی به نشر و گسترش دانش می‌شود؛ و در عین حال انتشار کار پژوهندگان دیگر را ممکن می‌سازد، چندین و چند جوان با علم و هنر را وارد گود می‌کند و رموز استادی را به آنان می‌آموزد. بگذریم از اینکه -جدا از این- افشار آدمی گشاده نظر و دست و پا به خیر بود، و از لحاظ مادی و معنوی بی هیچ چشم‌داشتی زیر بال و پر جوانان و تازه کاران و پویندگان را می‌گرفت. و اگر یک نفر را بتوان نام برد که در دقیق‌ترین و وسیع‌ترین معنای کلمه اهل «سیر آفاق و انفس» بوده است، هیچکس بر افشار پیشی نخواهد گرفت، که هزاران نفس ایرانی و عرب و ژاپنی و اروپایی و آمریکایی... را سیر کرده بود، همه آفاق ایران را دیده بود و تقریباً سراسر جهان را به نیت شرکت در مجامع علمی یا دیدار از کتابخانه‌ها و دانشگاه‌ها و اهل علم و ادب درنور دیده بود.



عکس از مهرداد اسکویی

معمولاً می‌گویند که درگذشت فلان ضایعه‌ای بزرگ است، اما مرگ افشار واقعاً ضایعه بزرگی است. در این سال‌ها به خیلی کسان دانشمند گفته‌اند، اما افشار واقعاً لیاقت این عنوان را داشت. در خیلی موارد می‌گویند که آن فقید سعید جانشین ندارد اما افشار-با در نظر داشتن کل کار و زندگی او- واقعاً جانشین ندارد:

بسی نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند	کز هستی اش به روی زمین بر، نشان نماند
و آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک	خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند
زنده ست نام فرخ نوشیروان به عدل	گرچه بسی گذشت که نوشین روان نماند
خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر	ز آن پیش تر که بانگ برآید فلان نماند ^۲

۲. گلچین سعدی، گزینش و ویرایش همایون کاتوزیان (تهران، نشر، ۱۳۸۹)، ص ۱۹.